

## ❖ تحلیل داستان «گنبد فیروزه‌ای» از هفت پیکر نظامی و افسونگری نفس اماره ❖

دکتر علی محمد مؤذنی<sup>۱</sup>، ماه نظری<sup>۲</sup>

### چکیده

چهارشنبه شب، آذریون دختر پادشاه مغرب، در اقلیم پنجم، برای بهرام گور، نقل می‌کند: که ماهان مصری، بعد از مستی و خوشگذرانی شبانه، همراه غولی به شکل شریکش، از شهر خارج شد تا مقداری از کالاها را بدون پرداخت مالیات به شهر بیآوردنوی به خاطر طمعکاری و افزون طلبی در طی چند شب، گرفتار فریب غولان شد و شب بعد با دو غول نر و ماده، به نام «هیلاو غیلا» در ورطه‌ی گمراهی اسیر گردید و شب سوم همراه سواری، بر اسب یدک نشست و در بین راه بارقص غولان مواجه شد که طی آن اسب سحرآمیزش نیز به غولی بالدار و هفت سر تبدیل گردید که رقص کنان او را به بلندی‌ها و پستی‌ها می‌کشاند و در آخرین شب پریوشان سیمین تن او را وسوسه کردند که با فرار سیدن روز خود را در آغوش عفریتی بسیار زشت دید که شراب گوارا دوشین او، چیزی جز پارگین‌ها و غذایش جز جراحت نبود در این حال از شدت خوف، بیهوش شد که بعد از توبه و زاری، خضر او را به جایگاه اول برگرداند. این داستان، بیانگر سیر نزولی نفس و طی مراحل رنج‌ها و زخم‌های درونی انسان و اظهار عجز خویش و ابراز قدرت لایزالی پروردگار جهانیان است. ماهان با نفس اماره، موافقت کرد و با قدم لذات و شهوات نفسانی بر جاده‌ی ضلالت، به رنج و خوف و اوهام گرفتار شد که در اوج داستان، روی از خلق و نفس برتابید و در نهایت عجز و درماندگی، بادی شکسته و توبه‌ای نصح وار، به خالق یکتا تمسک جست و در پرتو عنایت الهی و مدد خضر نبی از مرحله‌ی امارگی به وادی ایمن گام نهاد.

**کلید واژه:** نفس، نفس مطمئنه، نفس اماره، عرفا و صوفیه، ماهان، دل.

۱. استاد دانشگاه تهران، گروه زبان و ادبیات فارسی

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشجوی دکتری

هفت پیکرمنسوب است به هفت دختر، از هفت اقلیم و در هفت گنبد باهفت رنگ و با هفت سیاره در هفت شب هفته. نظامی در هفت پیکر که جملگی زمینی است نظیره ای قرار می دهد با هفت های آسمانی (هفت سیاره وهفت فلک) و به واسطه ی این دو باهمدیگر گنبدی می سازد که چرخ زنان آهنگ عروج به گنبد دوار را دارند مثل روح شاعر که هم ریشه در تعلقات زمینی دارد و هم قصد بر کندن از تنگنای آب و خاک، از سویی توصیف خوشباشی ها و عیاشی های پادشاست و از سوی دیگر صیغه ی پند و اندرز و ترک تعلقات رادار است.

«نظامی از نفوذ و تأثیر عدد هفت در شئون مختلف اقوام و ملل و نحل و به خصوص استعمال آن در افسانه ها به خوبی آگاه بود، خواست بنیاد منظومه ی «بهرام نامه» را بر هفت نهد اما از کجا می بایست آغاز کند؟

بخش اعظم هفتگانه ها یا سبعیات مقتبس از نمونه ی اولی و اصلی «هفت سیاره» است. نظامی نیز همان را سر مشق قرار داد و چون داستان می بایست به ذکر عشق و مظهر آن - یعنی زن - آراسته گردد، هفت دختر به تصویر درآورد و ترجیح داد که این هفت دختر را، از هفت کشور (اقلیم) انتخاب کند و بهرام (قهرمان داستان) برای هر یک گنبدی بنا کرد و آن را به سیاره ای منسوب گردانید و به رنگ مربوط به سیاره ملون ساخت و هر یک از دختران را در انتخاب یکی از آن گنبدها (بنابه ظرافت طبع) مختار کرد و خود در روزی از روز های هفته، به آن گنبد، که تعلق بدان سیاره و رنگ داشت می رفت و مجلس بزمی می آراست و شاهزاده خانم (مانند شهرزاد در هزار و یک شب) با بیان افسانه ای نغز، خاطر شاه را خشنود می ساخت» (معین، محمد، تحلیل هفت پیکر، ص: ۲۶۹)

دکتر عبدالحسین زرین کوب، اعتقاد دارد که: قصه ی بهرام گور برخلاف «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» نه وحدت درونی دارد و نه انسجام ضروری در توالی حوادث. (پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، ص: ۱۴۵)

و ادامه می دهند که: «قصه هایی که این نخجیر های انسانی برای پادشاه شکار افکن نقل می کنند دردی و شوری ندارد و به قصه هایی می ماند که راست یا دروغ برای وقت گذرانی شبانه نقل می کنند. با دنیای ماوراء واقعیت، با فراخنای خیال انگیز بیابان و با مالیخولیایی تکاوری و شکار افکنی نیز پیوند ناگسستنی دارد. قصه های پریوار، با انسان های غول آسا و غیرعادی است. ماجراهایی که که به تعبیر یک نویسنده این عصر، مشتی «باطیل خیال» بود که «دیوان در چشم آدمیان آراسته بودند». (همان: ۱۵۸-۱۵۲)

برخلاف این اظهار نظرها، نظامی به طورسمبولیک، انسان را در عالم متافیزیک به معرض تماشا می گذارد و نقاط ضعف اخلاقی و اجتماعی و سیاسی انسان ها و جوامع بشری را می کاود. این داستان علی رغم صحنه های هوس انگیز؛ هوشداری پنهانی از مکر نفس و اسارت انسان در چنگال عفریت غرایز شهوانی است که فقط با عنایت الهی، ارشاد و دستگیری پیر؛ تعلیم شریعت و طریقت و صیقل روح و اندیشه می توان از ورطه هلاک و پلیدی رهایی یافت و گرنه امیال نفسانی هر لحظه در قالب بت ها و چهره های گوناگون جلوه گرمی شوند و این مفاهیم درخور فهم پاکان و سلیمانوشان و دیوبندان است؛ نه نفس پرستان و اسیران شهوت و جاه و مال. شاعر به این مفاهیم به وضوح اشاره می کند که:

آن چنان کن ز دیو پنهانش که نبیند مگر سلیمانش (هفت پیکر، ص: ۹)

هفت داستانی که از زبان شاهزادگان برای بهرام گور گفته می شود ساخته ی خیال و پرورده ی اندیشه ی آیینی غیب است که با نهایت استادی موضوع «انسان و جامعه» را با تمامی جهات مادی و معنوی، درحلقه قدرت اعتقادات درونی و مادرزادی انسان، زیر نظر می گیرد و بود و نبود هر دو را از ضمیر پنهانی بیرون می کشد. نظامی، علاوه بر ذکر کامرانی و شب زنده داری های بهرام، قهرمانان داستان هایش را از نظر روانی و ارتباط درونی و معنوی ایشان با پروردگار تحت نظر دارد و سیر زندگی انسان را از هبوط تا عروج، ردایل و فضایل بشری، چالش های روانی و انعکاس ذهنی او را بر زندگی شخصی و اجتماعی، طی هفت داستان از زبان

هفت شاهزاده، به تصویر کشیده است.

با تعمقی بیشتر می بینیم که «هفت پیکر نظامی مانند سکه ای است که در زمان او مسکوک شده است و هر چه بر قدمت آن می گذرد با ارزشتر می گردد. شعر نظامی سرود انسان است و فریاد یک نسل و نمودار تفکر تاریخی است و قهرمانان داستان هایش، نه تنها یک شخصیت خاص را به نمایش می گذارند و نمودار نفس انسانند در عین حال نماینده‌ی نوع و طبقه ای از جامعه و بیان کننده ی اندیشه و فرهنگ حاکم بر عصر خویشند. که این افسانه ها در درون و عمق خود چراغ معنا و فروغ راستینی دارند که روشنگر راه رهروان زندگی و اهل معرفت است». (ثروتیان، برگزیده مخزن الاسرار، ص ۳۷)

نفس انسان با همه ی جاه طلبی ها و میل وافرش در این افسانه نقش اساسی حرکت را برعهده دارد و شاعر هر آن چه را از مشاهدات عالم عرفان و مطالعات حکمت یونان کسب کرده با هنر مرموز در هم آمیخته و افسانه هایی شگفت انگیز ساخته است که عقل در چگونگی آنها حیران می ماند.

داستان گنبد پیروزه رنگ در روز چهارشنبه: قصه ی روح سرگردانی است که هم ریشه در تعلقات زمینی دارد و هم قصد ترک تعلقات دنیایی، که حکایت ماهان کوشیار نفی طمع و حرص و آزاست و بیان آمیختگی حقیقت و دروغ در جامعه ی انسانی، به طوری که این ابهام و تاریکی سبب گمراهی رهروان راه زندگی است. در این داستان نیت ماهان تأثیر گذار بر سرنوشت اوست که او با این اندیشه که بتواند بخشی از مال التجاره را پنهان کند و از پرداخت مالیات شانه خالی نماید، در شب تاریک اقدام به حرکت به خارج دروازه شهر می کند و با شریک خیالی خود (یکی از غولان) از شهر خارج می شود و به او می گوید:

سودی آورده ام برون ز قیاس      زان چنان سود هست جای سپاس

نیز ممکن بود که در شب داج      نیمه زودی نهان کنیم از باج

دل ماهان ز شادمانی مال      برگرفت آن شریک را دنبال (هفت پیکر، ۱۱۷)

ماهان به خاطر سودجویی و منفعت طلبی نامشروع، دچار دردسر می شود زیرا حرص و آز، انسان را به ورطه نیستی رهنمود می کند که درد همیشگی جامعه ی بشریست و دعوت به قناعت، دغدغه ی بهی دینان است که حضرت علی می فرماید: «القناعه مال لاینفد.» (نهج البلاغه، ص ۴۲۵) قهرمان این داستان، در بیابان های و خارستان های هولناک، گرفتار ملعبه ی غولان شد و این عقبه های خوفناک و وهم انگیز تا زمانی ادامه داشت تا از سر درد و درماندگی به درگاه پرورگار، توبه مخلصانه می کند و اشک خونین ندامت سراپای وجودش را از پلیدی و آلودگی پاک کرد و بنده وار، روی بر خاک نهاد و تنها از حق مدد جست، و به برکت توبه و دستگیری خضر مبارک پی، به موطن اصلی خویش بازگشت. برای توجیه مفاهیم ذکر شده در داستان ماهان مصری که از موطن اصلی یعنی وادی ایمن دور گشت و دوباره با جبل المتین شریعت و طریقت، شایستگی رجعت یافت با استناد از آیات قرآن و احادیث و بهره گیری از نظر بزرگان دین و عرفا و استنباط از ابیات هفت پیکر، این مسئله را مورد بحث قرار داده ایم.

### اصل داستان و جان کلام قصه:

افزون طلبی نفس آدمی و عطش تسکین ناپذیر اوست به کسب و گردآوری و درک لذت، شهوت، مال و منال و کامرانی است. که آدمی در این راه، حد و مرزی نمی شناسد و در شر و بدی سخت قدم می افشرد که خداوند می فرماید: «أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (۱/۱۰۳) زیرا هر یک از آمالش که بر آورده می شود مرا دو مطلوب دیگری می جوید و آن قدر در این آرزو طلبی و زیاده خواهی پیش می رود تا ضربت مرگ او را از این خواب گران بیدار کند. گرچه در بد و فطرت او را مختار آفریده اند و اوست که می تواند نفس را با قید شرع و عرف در اسارت خویش درآورد چنان که خواجه نصیرالدین طوسی در مورد فطرت، خصایل، فضایل و رذایل نفوس انسانی معتقد است که: انسان در فطرت مرتبه ی وسطی یافته است بین مرتبه حیوانی و ملکی. و او را راه است، به ارادت، به مرتبه ی اعلی و یا، به طبیعت، به مرتبه ی ادنی. و کلید سعادت و

شقاوت و کمال و نقصان به دست کفایت او وابسته است و از آن جهت که مردم در بدو فطرت مستعد این دو حالت بود، احتیاج افتاد به معلمان وداعیان و مؤدبان و هادیان، تا بعضی به لطف و گروهی به عنف، او را توجّه به جانب شقاوت و خُسران، که در آن به زیادت جهدی و حرکتی حاجت ندارد، بلکه خود سکون و عدم حرکت در آن معنی کافیت، مانع می‌شوند، و روی او به جانب سعادت ابدی، که جهد و عنایت مصروف بدان می‌یابد داشت، و جز به حرکت ضمیر در طریق حقیقت و اکتساب فضیلت بدان مقصد نتوان رسید و به وسیلت تسدید و تقویم و تأدیب و تعلیم، ایشان به مرتبه ی اعلی از مراتب وجود می‌رسند. (تلخیص، نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص: ۵-۶۴)

نفس در شقاوت و سعادت انسان نقش اساسی دارد و در قرآن کریم مورد اعتناست که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّهِ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۸۹/۸-۲۷) که نفس مطمئنّه نفس انبیا و خواص اولیا، در صف اولند. ولی نفس اماره چون امیری فرمانده، غالب بر انسان، به موافقت طبع خویش و مخالفت شرع، حکم می‌راند و بر جملگی اعضا حاکم است. چنان که بر جان و دل ماهان کوشیار مسلط گردید و او را غرق در گناه، خوف، لذت‌گرایی و شهوت پرستی کرد و روحش را به مرتبه ی اسفل ترین حد، سقوط داد که سر از طاعت حق برگرداند و شریعت را فراموش کرد و طوق هوی و هوس به گردن آویخت چنان که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۵۳/۱۲)

نفس: نیز مشترک بین معانی است و وابسته به مقصود و غرض دارای دو معنی است: اول معنای جامع قوه غضب و شهوت در انسان اراده می‌شود و این معنا بیشتر در اهل تصوف به کار می‌رود. زیرا آنان از نفس، اصل جامع صفات مذمومه انسان را ارائه می‌کنند و می‌گویند باید با نفس مجاهده کرد و آن را شکست. و بدین معنی اشاره می‌کنند به قول امام علی (ع) که می‌گوید: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک». (کنوز الحقایق، ص: ۱۴)

معنای دوّم: نفس انسان و ذات او است ولیکن به او صاف مختلف، توصیف می شوند. هنگامی که نفس آرام گرفت و با معارضه به شهوات، نگرانش بر طرف شد، نفس را مطمئن نامند که خداوند در قرآن می فرماید: «یا ایته‌ها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیهً مر ضیه». (سوره ۸۹/آیه ۸-۲۷) نفس در معنای اول نمی تواند به خدای بزرگ برگردد. زیرا دور از حق و وابسته به شیطان است. هر گاه نفس آرام نگرفت و مدافع نفس شیطانی گردید، آنرا نفس لواحه نامند. زیرا نفس صاحب خود را در کوتاهی عبادت مولایش سرزنش می کند. خداوند می فرماید: «لا اقسیمُ بالنفس اللّوامة» (سوره قیامه/۲) و هرگاه از سرزنش و اعتراض دست کشید و به مقتضای شهوت و خواسته های شیطان روی آورد نفس را اماره به سوء نامند. که خداوند در سوره یوسف می فرماید: «و ما ابری نفسی انّ النفس لامارة بالسوء» (یوسف/۵۳) (غزالی فاحیاء العلوم، ج ۷ و ۵/۱)

ابن عربی می گوید: ای نفس! ای برزخ بد حالی و خوشحالی! که خدا ترا در میان مردم برگزید.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، گل بابا سعیدی، ص ۸۶۵)

ابن عربی نفس را دارای نقص و کمال می داند کمالش به علم و عقل است و نقصش به جهل و شهوت است و همان گونه که کاستی ماه گاهی علتش کسوف زمین است که فرودین جهان است هم چنین کاستی نقص نفس ارتکاب شهوات است که جایگاهش پایین ترین مکان است. (ابن عربی، تدابیر الهیّه، ص: ۱۱۰)

عرفا و صوفیه و حکما با الهام از آیه کریمه «و من نفس خود را مبرا نمی کنم. بی گمان نفس فرمایند است به بدی مگر آن که پروردگار من آمرزگار مهربان است». (سوره یوسف، آیه ۵۳) به توجیه و تفسیر نفس پرداخته اند چنان که ابوالقاسم قشیری می گوید: مراد از نفس، افعال و اوصاف مذمومه ی بنده است «نفس لطیفه ی مودعه ای است در قالب، که محل اخلاق مذمومه است همان طور که روح محل اخلاق محموده است. (قشیری عبدالکریم، رساله

به همین دلیل عرفاً منشأ جمیع اوصاف و اعمال ناپسند را نفس اماره می دانند. از آنجایی که نفس اماره جلوه هایی رنگ برنگ دارد، کامیابی و رهایی سالک منوط است به شناخت احوال متغیّر آن. به قول مولانا مادربت ها، بت نفس است.

مادر بت ها، بت نفس شماست ز آن که آن بت، مار و این بت اژدهاست  
بت سیاهابه است اندر کوزه یی نفس، مر آب سیه را چشمه ایی (مثنوی، ۱/۷۷۵ و ۷۷۲)  
زیرا هر لحظه نفس، خود را به زینتی می آراید و در نظر انسان به گونه ای، جلوه می دهد  
و شیطان به دلالتی در میان ایستاده، جمال او را تزئین می کند و آن را ملیح روح و قلب می سازد  
بدین گونه روح رفیع را وضع می گرداند و به انواع حیل قلب و مطهر را ملوث می سازد  
و از صفات ذمیمه و اخلاق سیئه نفس، یکی عبودیت هوا و هوس است و همواره خواهان ذات  
حسی است و با مراودت طبیعی بدن همراه می شود دومین صفات نفس نفاق است و سومین  
ریاست که پیوسته نفس در بند آن بود که خود را در نظر مردم به موجبات محامد ایشان آراسته  
دارد، اگرچه نزدیک حق سبحانه مذموم بود چون تکاثر اموال و تفاخر بدان و کبر و جباری و  
استغنا و از هرچه پیش خلق مذموم بود احتراز نماید و باز پوشاند اگر چه نزد حق تعالی پسندیده  
باشد چون فقر و مسکنت. این صفات از نفس بر نخیزد الا به معرفت حقارت نفس. و مثال  
نفس آن است که عجزه ای کریه المنظر خود را با جامه های فاخر و گلگونه و... بیاراید در نظر  
اطفال و ابلهان آن زینت خوب نماید و پندارند آن حسنی ذاتی و صفتی لازم است ولی در نظر  
عاقلان و بالغان نفرت افزایشد.

صفت دیگر نفس شره و خواستاری است. نفس پیوسته در شهوات و لذات متعددی و متمادی  
می باشد و به حد اعتدال و اقتصاد اکتفا نمی نماید و حوصله ی نیاز او هیچ پرنشود مثل پروانه  
که به نور شمع اکتفا نمی کند و خود را به جرم آتش میزند تا سوخته شود نفس هم چنین زخم  
نوابی می خورد و هر لحظه حرص او بر تحصیل لذت جویی و کامروایی زیاده می شود تا به



ورطه ی هلاک برسد و دیگر صفت نفس سرعت ملالت است از هر چیز زود ملول و دلتنگ می شود و در بیشتر احوال صورت واقع بر خلاف میل و مراد اوست و صفات دیگر نفس کسالت، طیش و سبکباری ودعوی الوهیت و ضدیت و ندیت با حق سبحانه است.. (کاشانی، مصباح الهدایه، ص ۹۰-۸۴)

نفس زندان روح و دنیا زندان نفس است. چون روح از تدبیر بدن تعلق به نفس دارد، که تدبیر بدن بدون پیشکاری واهمه و خیال که توجه اش به قوای نفسانی است میسر نیست، پس نفس پابند و در زندان روح است. و دنیا که مشتبهات حیوانی و شیطانی نفس است پابند نفس و مانع عروج او به سوی جان است. (جنابذی، شرح کلمات باباطاهر، ۷۷)

نظامی، در ورای این چهره ی عفن و مغبون آدمی، چهره ی تابناک و روحانی دیگری را جستجو می کند و در ضمیر قهرمان هایش فریاد بر می آورد مگر تو اشرف مخلوقات نیستی و تمامی خلقت، برایت پا به عرصه ی وجود نگذاشت و یادآوری می کند که تو نقطه پرگار آفرینش شدی و پیش از همه ی موجودات، نور ازلی به سوی تو گشوده شد و خورشید، تابان از دیدار روی تو گشت. شاعر می کوشد آن لطیفه ی الهی را که به گهر، هم کدر است و هم مصفا، به طبیعت اصلی خویش بر گرداند و اصالت راستین و دیرینه اش را در گوش جان دردمند و به فراق مبتلا گشته، طنین انداز کند و دوباره آشنای اسرار نماید و غرض از این معرفت تفکیک نیاز جان و پیکر آدمی است و شناخت خود و نفس است که با خودشناسی او را به وادی خداشناسی هدایت می کند و می گوید:

علم آدم صفت پاک او	خمر طینه شرف خاک او
سرحد خلقت شده بازار او	بکری قدرت شده در کار او
خوردن آن گندم نامردمش	کرده برهنه، چو دل گندمش
آب رساند این گل پژمرده را	زد به سر اندیب سراپرده را
چون دلش از توبه لطافت گرفت	ملک زمین را به خلافت گرفت

گر نه فریبنده رنگی چو خار رخ چو بنفشه به سوی خود مدار  
 خانه مصقل همه جا روی تست از پی آن دیده تو سوی تست  
 عاشق خویشی تو و صورت پرست زان چو سپهر آینه داری به دست  
 گر جو سنگی نمک خودچشی دامن از این بی نمکی در کشی  
 ظلم رها کن به وفا در گریز خلق چه باشد به خدا در گریز  
 نیکی او بین و بر آن کار کن بر بدی خویشتن اقرار کن

چون تو خجل وار بر آری نفس فضل کند رحمت فریاد رس (مخزن الاسرار، ص: ۷۸-۷۰)  
 به همین دلیل در دل دردمند و آکنده از اندوه و خوف ماهان، جرقه ای شعله زد و درد دین  
 دامن جانش را در برگرفت و آب توبه آتش شهوت و زیاده خواهیش را خاموش نمود و امارگی  
 را با عنایت الهی پشت سر گذاشت و مستحق کمند جذبه‌ی حق تعالی شد و با راهنمایی خضر  
 فرخ‌پی، گام بر جاده‌ی شریعت نهاد و با تهذیب اخلاق حجاب گمراهی از وی برداشته شد و  
 «مُتَوَاقِبَلِ اَنْ تُمُوْتُوْا» (المنهج القوی، ج ۴، ص ۳۱۳) بر نفسش فرمان یافت و به قدم سلوک از  
 صفات خاکی گذشت، نه از صورت خاکی، زیرا صفت خاک، ظلمت و کدورت و کثافت و ثقل  
 است و از ظلمت، جهل و نابینایی خیزد و از خاصیت کثافت بی رحمی و بی شفقتی و سخت  
 دلی پدید آید و از خاصیت ثقل، خست طبع و رکاکت و فرومایگی و دناوت و بی همتی و خواری  
 و کسل و گرانی ظاهر شود و سالک این جمله صفات ذمیمه را از خاک به وام گرفته است و  
 کرم و مروّت و فتوّت و رأفت و علوّ همت و علم و یقین و صدق و صفا و نورانیت و... جمله در  
 رهن نهاده است پس از مقام خاک نتواند گذشت تا این جمله را رد نکند و به عالم خویش راه  
 نیابد تا آن صفات را باز نستاند. (نجم الدّین رازی، مرصاد العباد، ص: ۴-۳۷۳)

حکایت ماهان کوشیار و گمراهی و سرگشتگی او، علاوه بر تأکید بر نفس بدفرجام، حکایت  
 سرگشتگی مردم زمان نظامی گنجویست که هر روز نیزه داری بر می خاست که من همان  
 منجی ملت و دولتم که در آرزوی دیدارش بودید و همه از او اطاعت می کردند اما دیری

نمی‌گذشت که راه راستی نمی‌پیمود زیرا کجروان نه به مقصد می‌رسند و نه به مقصد می‌رسانند و تیرگی اوضاع اجتماعی به حدی است که شناخت حقیقت از مجاز و آدمی از غول و دیو و دد، محال به نظر می‌رسد (که این مقوله نیاز به بررسی جداگانه ای دارد) و به قول مولانا که می‌فرمایند:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر      کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
(مولوی، کلیات شمس، ص ۱۹۰)

ماهان و نفس دیو نما؛ غریزه ی حبّ ذات و خود خواهی و افزون طلبی در او و همه ی افراد بشر قوی ترین غرایز است و همین غریزه در همه ی هواجس نفسانی و آرزوها و شهوات پنهان و آشکار وجود دارد و حقیقت امر آنست که انسان هر چیزی را که می‌خواهد به حکم غریزه می‌خواهد. اگر ماهان خواهان افزون طلبی و زیاده خواهی مال و منال است و قصد دارد به همراه شریک خیالی اش سود بیشتری به جیب بزند و مالیات پرداخت نکند برای آن مطلوب است که وسیله ای است برای رسیدن به زندگی خوشتر و بهتر، به همین دلیل در شب تیره و در عالم مستی و اوهام و غرق در خیال با دیو نفس انسان نما، همراهی می‌کند و سر از بیغوله‌های خوفناک در می‌آورد.

گرد آن باغ گشت چون مستان      تا رسید از چمن به نخلستان

دید شخصی ز درگه آمد پیش      خبرش داد ز آشنایی خویش

چون که بشناختش، همالش بود در تجارت شریک مالش بود (هفت پیکر، ص ۱۱۷)

مال دوستی و لذت‌گرایی ماهان کوشیار او را به ورطه ی هلاک و خیال بازی می‌برد و خودخواهی اش مایه ی پرستش نفس بنگر می‌شود که در این داستان با طلوع خورشید و آشکار شدن حقیقت او به فریب خویش پی می‌برد در حالی که در بیابان های گمراهی سرگردان و بی پناهست و راه به جای ندارد و جز اضطراب و دغدغه همدمی نمی‌یابد باز شب پرحادثه ی دیگری را آغاز می‌کند این بار صورت نفس نقش دیگری را رقم می‌زند و قصه ی دوزخ

ماهان با یکی از هفت درش چهره می نمایند «و انّ جهنّمَ لَمَوْعِدٌ لَهُمْ اَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةٌ ابواب لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمُ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ». (س الحجر، ۴-۴۳) با یکی از هفت خُلق زشت و پست (حرص، شره، حقد، حسد، غضب، شهوت و کبر) و هر بار، با یکی از اعضا؛ وهم و نفس اماره ی بدخو بر او غلبه می کند و هر عضو راه تباهی و در دوزخی را بررویش می گشاید «دهان، آلت تناسلی، دست، پای، چشم، گوش، قلب صنوبری» (برداشت از تفسیر امام فخر رازی، ج ۵، ص: ۴۰۲) شب دوم بعد از آن که به غاری می رسد از انعکاس درونش اشیا در نظرش تغییر ماهیت می یابند و هر گیاهی در چشم او ماری می نماید. زیرا نفس را هم شوْن و اطوار مختلف است و هر دم به شکلی و صورتی در می آید و برای آن که این درها بسته شود چاره ای جز کشتن نفس از طریق ریاضت و متابعت انبیا و اولیا وجود ندارد. ماهان که اصالت ذاتی خویش را فراموش کرده از ادراک این موضوع فرسنگ ها فاصله دارد و معرفت به نفس برایش بسیار متعذر است چه او بوقلمون صفت، هر دم به رنگی و شکلی در می آید که نفس، هاروت بابل وجود است و لحظه به لحظه نقشی بر آب می زند و تا ولایت وجود در تحت تصرف استیلا و غلبه ی اوست جز بردگی و بندگی از انسان بر نمی آید به همین دلیل وقتی در غار رفت و حیوانات مؤذی را دید از شدت ترس از هوش رفت در این حین صدایی به گوشش می رسد مرد و زنی که پشته های هیزم بردوش گرفته اند (دو دیو یکی ماده هیلا نام و دیگری نر غیلا نام) که اشارت قرآن کریم را در مورد هیزم کشان جهنم را، در ذهن تداعی می کند که: «سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ» (۱۱۱، آیه ۵-۳).

ماهان در جواب «هیلا و غیلا» می گوید مرا، دیوی در هیئت شریکم به این مکان راه نمود و اسیر بیغوله کرد و قصه ی شریکش را در شب تیره باز گو می کند. تأکید شاعر بر شب تیره رمزی از جهالت و غفلت انسان است زیرا نفس، غلط انداز و توجیه گر است و مسخ باطن که حاصل دون همّتی و تخلّق به خلق و خوی ناپسند است همچو دام و دانه، محبوب و مطلوب می باشد و آرزوهای نهانی و خشم و شهوت سرکوب شده را بر می انگیزد و نشانگر ضعف و

ناشکیبایی آدمی است در مقابل محرکاتی از قبیل خوراک و پوشاک و دیگر مشتتهیات نفسانی. که نفس شیفته ملعبه های دنیاوی این بار به شکل مرد و زنی مزور و اضلال گر، اما به ظاهر مدد کار جلوه گر می شود. زیرا ماهان نجات دهنده ی حقیقی، و پناهگاه درماندگان راه، پاک از یاد برده است و از مسبب گریخته و در سبب های خیالی آویخته؛ که در این هنگام هواجس نفسانی به قوت هرچه تامتر، در کار می ایستند و مجاهدان ویلان میدان پرهیزکاری را بر زمین می زنند و در ورطه ی هلاک می افکنند که در این مرحله، کمتر کسی می تواند از مهلکه جان سالم به در برد.

رفت ماهان میان آن دو دلیل راه را می نوشت میل به میل  
تا دم صبح، هیچ دم نزدند جز پی یکدیگر قدم نزدند  
چون دهل برکشید بانگ خروس صبح بر ناقه بست زرین کوس

آن دو کس قفل بی کلید شدند هر دو از دیده ناپدید شدند (هفت پیکر، ص ۱۱۹)  
باز نفس رنگ عوض می کند و هوی و آرزوها به سبب عوامل داخلی هیجان انگیز می شوند و انسان را در طلب مشتتهیات به کار می گمارند که ماهان هم از این قاعده مستثنی نیست و بعد از غرقه شدن در بیابان ضلال، «هیلا و غیلا»، احوال و عوامل درونی او را به بازی می گیرند و از جستجوی حقیقت و رهایی از این معرکه ی خوف انگیز باز می دارد که خورد و خوراکی جز دریغ و درد نمی یابد و در گریوه ی تنگ، گرد خود می چرخد نه از راه خبری است و نه از راهبر. باز چشم بصیرتش کور گشته؛ خصم درون را که در کمین نشسته، نمی بیند و از راه خوف و طمع در دام می افتد زیرا تا وسوسه و تدبیر فریبکاران با داعیه ی بیم و امید موافق نیفتد انسان تسلیم فریب و حيله نمی شود.

ماهان از نظر روحی در چنین شرایطی قرار می گیرد و متأثر از خاطر شرانگیز می گردد و در حقیقت «لمّه ی شیطانی» محرک و رهبرش می شود و هواجس و وسواس بر او غلبه می یابند. این بار نفس چون سوار کاری منجی و آراسته، به ماهان چهره می نمایاند چون دیگر توان

راه رفتن با پای پیاده را ندارد داعی خیر و شر از درونش می جوشد و سرچشمه فتنه انگیزی در نهان ماهان مترصدوار منتظر فرصت نشسته و جز راحتی نمی طلبد پس دعوت مرد سواره را اجابت می کند و با مدد او که تجسم آمال و خواهش نفس است بر اسب یدک می نشیند و به فرمانش گردن می نهد. بعد از ساعتی، از دور هزاران مشعل روشن، پدیداری آید و در میان آن نور زنگیانی سیاه با خرطوم و شاخ و چون مؤکل دوزخ زشت و منکر، با لباس و کلاه قیر گون رقص کنان جلوه گرمی شوند و مرکب ماهان هم که رمزی از جسم آدمی است و مرکب نفس سرکش و اماره است با آنان همنوایی و همراهی می کند و به رقص درمی آید و در این وهم و خوف، اسب به شکل اژدهایی چهار پای و دو پر و هفت سر مبدل می گردد و ماهان را، لحظه به لحظه چون خاشاکی اسیر سیل، از کوهی به کوهی می برد. و عقل و هوش وی را کاملاً زایل می کند.

ناگه آمد پدید شخصی چند کالبدهای سه‌مناک و بلند  
 همه خرطوم دار و شاخ گرای گاو و پیلی نموده در یک جای  
 اسب ماهان دگر به رقص آمد چون کسی کو، به ناز بخرامد  
 زیر خود محنت و بلایی دید خویشان را بر اژدهایی دید  
 (هفت پیکر، ص ۱۲۱-۱۲۰)

در این دَرکه، باز امید رهایی برای ماهان، ممکن نیست و به این و آن متمسک می شود در چنین احوالی، نفس را حتی به نیروی عقل و هوش مسخر نتوان کرد، شاید از آن رو که عقل و هوش هنگام غلبه ی هوی و آرزو، روی در حجاب می کنند و از کار فرو می ایستند و چون مستی شهوت و هواجس نیرو می گیرد و آدمی حالتِ مدهوشی را پیدامی کند که بیش از حد شراب نوشیده و سیه مست شده است؛ در این حالت عقل آدمی از دخل و تصرف باز می ماند و قوای بدن از اطاعت خرد و هوش، به خاطر منفعت جویی از حق و حقیقت سر می پیچد و چه بسا که عقل و هوش هم تابع هوای نفسانی شود همچو آدم و حوا که «فَوْسُوسَ لَهْمَا

الشَّيْطَانُ...» (۲۰/۷) در این حال نفس اماره، آن را توجیه می کند و بر صحت و فایده ی آن دلیل می تراشد و هم راه و نقشه های دقیق برای وصول بدان را هم نشان می دهد پس عقل و هوش عادی نمی تواند نفس را در زیر بار اطاعت کشد مگر عنایت الهی مدد کار شود و انسان به پشتیبانی آن عنایت و رهبری ولی کامل به تزکیه و تهذیب نفس توفیق یابد. چنان که مولانا می گوید:

دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریاها نگردد کم و کاست (مثنوی، ۱/۱۳۷۵)  
 ماهان بعد از سپری کردن آن شب خوفناک و سواره دیدن خویش بر دیو اژدها پیکر، به خواب رفت (دوباره غفلت بر غفلت افزود) تا گرمی نور خورشید مغزش را به جوش آورد خود را در بیابانی بی انتها و طولانی دید که نمایانگر آمال بی انتهای آدمی است که ما را به مسیرهای گمراهی بی پایان راه می نمایاند.

شب چهارم به دنبال عافیت گاهی می گشت و از بیغوله ای سر درآورد که در آن نقبی دید و چاهساری با هزاران پایه، که جز سایه، بدان راه نمی یافت پس، چند ساعتی در آن جا به خواب رفت (که در این داستان خواب مختل کننده ی حواس و نفس است که گویی دیو نفس به طور موقت چند لحظه ای می آرامد تا در فرصتی دیگر طرحی بریزد و نقشی بیافریند) بعد از بیداری روزنه ی کوچکی به سوی نور دید که او را به باغی رؤیایی ره می نمود روضه ای به زیبایی بهشت موعود. ماهان از میوه های شیرین و لذتبخش باغ شروع به خوردن کرد که سبب جذبۀ های لذایذ جسمانی است و رعایت نکردن حدود شرعی است که باغبان پیری با چوبدستی افراخته، از گوشه ای نعره برآورد که دزد را بگیرید و با لحنی اعتراض آمیز گفت: که چندین سال است که از شبیخون دزدان در آسایشم تو چه مخلوقی هستی و از کجا آمده ای؟ ماهان سرگذشت خود و فریب از غولان، و لحظه های امیدواری و ناامیدی و سپیدکاری و سیه کاری خویش را بازگو کرد که:

دیو دیدم ز خود شدم خالی دیو دیده چنان شود حالی

من سیه در سیه چنان دیدم کز سیاهی دیده ترسیدم (هفت پیکر، ص ۱۲۴)

ماهان که شب پیش از دست مرکبِ نفسِ اژدها پیکر با گفتن لاحول و بسم الله و توسل به خدا نجات یافت در باغ ارم سان وارد شد که محل امن و راحتی بود و مرد باغبان نقش مرشد و رهبریش را به عهده گرفت و چشم ماهان را به انواع حیل نفس بازکرد و از مضرات بیابان جنون آمیز و دیو لایخ مهول و بی آب و علف و زنگی ساران دیومرد می مردم خوار، که او را گرفتار ساخته بودند شمه ای بازگوکرد و به ماهان پلیدی های هوای نفسانی و غلبه این قوای فریبنده بر ابلهان و ساده دلان زود باور را این گونه گوشزد نمود:

مهرشان رهنمای کین باشد دیو را عادت این چنین باشد  
 آدمی کو فریب ناک بود هم ز دیوان این مغاک بود  
 وین چنین دیو در جهان چندند کابلهند و بر ابلهان خندند  
 (هفت پیکر، ص ۱۲۵-۱۲۶)

باغبان، با ماهان، ابراز همدردی کرد او را به خویشی و فرزندگی برگزید و گفت:

پیر چون داد یک به یک پندش داد با پند نیز سوگندش  
 امشب از مار کنکمر سازی بامدادان به گنج کنیازی  
 (هفت پیکر، ص ۱۲۶-۱۲۵)

باغبان پیر هم چون مرشدان، که سالکان را می آزمایند و در مرحله نخستین اگر نصایح بر آنان کارگر آمد و در آن ورطه با نظر ناقص متوقف نشدند آنان را به منازل بعدی هدایت می کنند با تأکید فراوان از حوادث و جذب های هوی و هوس، وی را برحذر داشت. اما ماهان کوشیار که به خاطر نظر و ادراک ناقص اش نفرین شده است و بارها در این آزمون مردود و مطرود درگاه حق واقع شده، باز هم در آن باغ چون بهشت به علت شیرینی گناه، عهد و پیمان را فراموش کرد و در آن شب موعود به سفارش پیر مرد از پله ی چرمین بالا رفت و بر روی درخت استراحت کرد و از محضری که باغبان پیر، برایش مهیا کرده رفع نیاز نمود. اما دیری نگذشت که از دور نوعروسانی



مه رو و پری پیکر، پدیدار شدند با شمع هایی منور در دست و در باغ بزمی خسروانه آراستند و پری رویی که مهترشان بود بر تخت تکیه زد دختران زیبا گردش حلقه زدند و با شور و احساس تمام نغمه سرایی و پایکوبی کردند و از راه فریب، صبر و شکیبایی از ماهان ربودند. او که بارها شعبده ی نفس را آزموده بود و بعد از سپری کردن پریشانی های شبانه، و سفیدکاری روز، پلیدی های دوشین بر او هویدا می شد و سیه رویی ماهان را به او می نمود و از شدت ترس و گناه لاجول گویان به خدا پناه برد ولی باز هم، در این آزمون و وسوسه نفسانی چون گذشته شکست خورد که «طوبی لمن ذلَّ نفسُهُ و...» (جامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۴) و طبع صرعیان زده او، باز هوس می پخت که در همین حال یکی از آن نازنینان، سوی درخت صندل آمد و او را به آن میهمانی دعوت کرد ماهان از فرط شور جوانی و نار شهوت که اصل و منشأ گناه و زلت است باز ره به دوزخ نفس یافت و پند پیر را فراموش کرد و تقصیر و فساد، چشم بصیرت و حیانتش را مدفون کرد و خشکاند و عشق و مستی و باده نوشی، پرده ی شرم و حیایش را بر درید در آن حال تن سیماب گون پری چهره را در آغوش کشید و... بر دلش زنگار بر زنگار جمع شد تا از دیدن اسرار کور و کر گشت و سیاهی بر سیاهی در دیدگانش افزود و خاک در دیده ی بصیرتش کرد تا صبح فرا رسید و باز پرده ی خیال و پندار اوهام ماهان پاره شد عفرتی را در آغوش دید چون گرازی باقامتی کوز و کمانی و خرچنگ روی و با دهانی چوتغار رنگرزان و... و بساط بزم او خارستانی پر از استخوان های حیوانات و شراب او آب گندیده و ریزش مستراح و پیاله اش پراز جراحت و... ماهان شکسته و درمانده شد و شروع به استغراالله گفتن کرد و از سر درد و نیاز توبه نمود و فهمید که رنج و آزارش، نتیجه زلتی است که از او سر زده و آفت این همه ضربت از شهوترانی اوست و سوزش گناه بر جانش شعله زد و غم و اندوه بر دلش تار تنید و آتش طبعش غمگین شد که تمام این حالات نشانه آگاهی و وقوف بر گناه است و پشیمانی و ندم بر او مستولی گردید و به قول مولوی:

بت شکستن سهل باشد نیک سهل      سهل دیدن نفس را جهلست

جهل (مثنوی، ۱/۷۷۸)

خودخواهی و لذت‌گرایی، اصل پرستش بتان آرزو و آمال بی پایان است و نفس، بت بزرگ و پر بیخ و ریشه نامحدود و متکثر و صورت آرزو، بت کوچک و محدود ست و قطع تعلق از این شهوت به تنهایی تا آن گاه که نفس بتگر بر کار است چندان سود بخش نیست، به جهت آن که می‌توان از مطلوب خاصی، دلبستگی را قطع کرد چنان که آرزوی آدمی به اختلاف احوال صورت خود را عوض می‌کند همان طور که در آغاز داستان، ماهان برای زیاده‌طلبی و سود بیشتر در این گریوه‌ی صعب، گرفتار شد ولی هر شب نفس عشوهِ دیگری آغاز نمود و او را به ورطه‌ی خوف و هلاک نزدیکتر کرد. تا نفس رام نشود اصل و ریشه‌ی تعلقات پایدار می‌ماند و مطلوبی دیگر می‌تراشد به همین دلیل خدایان و بت‌های احوال و آمال مختلفند و در طول عمر به صورت‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شوند و نقش ثابتی ندارند و صورت نفس قصه‌ی دوزخ را با هفت درش تصویر می‌کند. همان طور که دوزخ را درها و درکات متعدد است، نفس را هم شوون و اطوار مختلف است و هر دم به شکلی و صورتی خودنمایی می‌کند و برای بستن این درها چاره‌ای جز کشتن نفس از طریق ریاضت و متابعت از اولیا و انبیا وجود ندارد. که جهاد اکبر مبارزه با نفس و تزکیه و تهذیب آن است که پیامبر فرمودند: «قَدِمْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْاِصْغَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ مُجَاهِدَةَ الْعَبْدِ هَوَاهُ». (کنوز الحقایق، ص ۹۰)

انسان با همه تقوی و زیرکی، از تأثیر عوامل درونی مصونیت ندارد مگر عنایت و جذبۀ الهی شامل حال بندگان گردد که «جَذِبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازَى عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ». (غزالی، احیاء الملووم، ج ۴، ص ۵۶)

اولین قدم وارheidن از بوجهل تن است یعنی تا نمیری نرهی، پس ماهان را درد و بی‌قراری در برگرفت. که در نزد صوفیه کلید حاجت ورائد وصول و برید وصال است به مناسبت آن که بی‌قراری و زاری، خود حس احتیاج شدید به یافتن ودانستن چیزی که محرک و مهیج دستگاه آفرینش به ویژه انسان است. تا این نیاز اوج نگیرد دستگاه وجود به هیجان نمی‌آید و آدمی در طلب نمی‌ایستد و تا چیزی در معرض طلب در نیاید دسترسی بدان ممکن نمی‌شود و طلب

کردن نشانه‌ی معرفت است که مولانا می‌فرماید:

چونک غم بینی تو اسغفار کن      غم به امر خالق آمد کار کن

آتش طبعت اگر غمگین کند      سوزش از امر ملیک دین کند (مثنوی، ۵/۱-۸۳۴)

در این مرحله، زاری و تضرع ماهان، خواهش سوزناک اوست و توبه از منیت و نفس پرستی است و نه منبعث از غفلت وی، بل عین آگاهی و شعور است به همین منظور دست در احد و احمد زد تا از دیو درون رهایی یابد. و این بار توبه‌ای نصوح وار توأم با اخلاص پیش می‌گیرد «یا ایها الذین آمنوا توبوا إلى الله توبهً تَصَوِّحاً عسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکْفِرَ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ...» (سوره تحریم، آیه ۸) و نامه‌ی اعمال را که با گناه سیاه کرده با اکسیر توبه می‌زداید و زهر پارینه از آن چون قند می‌شود که نظامی احوال ماهان را این‌گونه بازگو می‌کند که:

نیت کار خیر پیش گرفت      توبه‌ها کرد و نذرها پذیرفت  
از دل پاک در خدای گریخت      راه می‌رفت و خوی زرخ می‌ریخت  
ساعتی در خدای می‌نالید      روی در سجده‌گاه می‌مالید  
چون که سر برگرفت، بر سرخویش      دید شخصی ستاده هم بر خویش  
گفت من خضرم ای خدای پرست      آمدم تا ترا بگیرم دست  
دست خود را سبک به دستش داد      دیده در بست و در زمان بگشاد  
دید خود را در آن سلامتگاه      کاولش دیو برده بود از راه  
(هفت پیکر، ص ۱۳۱)

در هنگام جزع و ناله‌ی ماهان، شاعر تأکید بر نیت نیک ماهان دارد که توبه ایست از سر صدق و یک‌رنگی و از خود بریدن و در حق آویختن است که قهرمان داستان مراتب توبه را یک به یک طبق شریعت و طریقت طی می‌کند اول جسم را با غسل و طهارت از لوث پلیدی می‌زداید و ظواهر را برای ورود به وادی ایمن می‌آراید و با قدمی راستین شروع به رجوع می‌کند

و با دل شکستگی هر چه تمامتر روی به محراب سجده و خاکساری می آورد که به خوبی در یافته است که او را در کجا یابد: «الهی آینَ اَطْلُبُکَ قَالَ عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» (شرح تعرف، ج ۳، ص ۱۲۷) و از فضل الهی تمتع می برد. از عصیان خویش به بندگی و طاعت می گراید و پرتو سرّ «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ» (کشف الاسرار، ص ۳۷۱) جان تاریکش را فروغ و روشنایی می بخشد و قبله از نفس اماره بر می گرداند و روی مسکنت به سوی حبیب می آورد و بر خاک عجز رخ می ساید و زاریش از شهود عجز بر می خیزد زیرا تا کسی قدرت و توانایی شدید تری را حس نکند بدان منبع قدرت متوسل نمی گردد و فریاد و فغان بر نمی آورد زیرا توسل عاجز به درمانده‌ای مانند خود معقول نیست و اگر اتفاق افتد ناشی از اشتباه در وجود قدرت است پس زاری و تضرع بر دو اصل مبتنی است دیدن عجز خود و قدرت غیر، مانند بیماری که، از فرط درد می نالد برای آن که تصور می کند طبیعی هست که بیماری او را علاج تواند کرد و دارویی وجود دارد که آلام او را سبک تواند ساخت در نتیجه زاری از بیداری و شهود جباری منبعث می گردد نه از غفلت، وقتی رنجور و دردمندی چون «ماهان کوشیار» از تأثیر عوامل مادی نومید می شود چون آدم و حوا، فریاد بر می آورد «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (اعراف ۷، آیه ۲۳) و توسل به خدا می جوید و دست مدد به دامان اسباب غیبی می زند و کلید گشایش اسارتش به دست پیرو ولیی گشوده می شود زیرا قرب حق تعالی زمان و مکان خاصی نمی شناسد، قرب حق از حبس هستی رستن است. توبه و انابه‌ی ماهان، سبب قرب و محبوبیت او در نزد پروردگارش گردید زیرا «ان الله يحبُّ التَّوَّابِينَ و يحبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (سوره بقره آیه ۲۲۲). ماهانِ تَوَّاب، دعا و زاریش اجابت می یابد و چون سر از خاک نیاز بر می دارد خضر سبز پوش (سمبل نفس مطمئنه) به حکم الهی «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ...» (انعام، آیه ۹۰)، هادی گمگشتگان بیابان ضلالت، دست در دستش می گذارد و برید وصل ورائد حق؛ طریق سیر و سلوک را مهیا می سازد و به سفارش و تلقین خضر چشم بر دنیا می بندد زیرا با الهام الهی و جذبه رحمانی دریافته که:

«یا اهل لذات دنیا لابقاء لها إنّا غتراراً بظلم زائل حُوق»

(ای اهل لذت‌های ناپایدار دنیا، فریفته شدن به سایه ی ناپایدار، بی‌خردی است).

(ارشاد القلوب، ص ۱۸۶)

زیرا سالک معمولاً در حال اضطراب به مرشد یا پیر رجوع می نماید تا به رهنمود او از خطرات ظلمات و گمراهی نجات یابد و نفس در این مرحله به غفلت و غربت خویش پی می برد و به اصل آسمانیش یعنی عقل فعال یا فرشته و ولی راهنما دیدار می نماید و در همین دیدار موعود است که ماهان مصری، ادیس وار از هواجس نفسانی می میرد و چشم بصیرت بر روح و جان، آن لطیفه و امانت الهی می گشاید و از دیار خرابی ها به مصرجان و سلامتگاه امن و امان سیر می کند و چون یاران خموش و سوگوار و به درد فراق نشسته اش، جامه ی الوان از تن بر می گیرد و در کسوت ازرق پوشان به ماتم نشسته، هم‌رنگ آسمان می گردد تا در سایه ی این انابه و رجوع؛ به تعالی برسد که تمهیدی است برای تعالی روح چنان که حضرت علی (ع) می فرمایند: «سَيِّئَةُ تَسْوُوكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةِ تُعْجِبُكَ» (گناهی که تورا به اندوه کشد در نزد خدا بهتر از طاعتی که ترا به خودبینی انگیزد). (نهج البلاغه، حکمت ۴۳، ترجمه فیض الاسلام)

از یک سو، عذاب و رنج گناه، بعد از توبه حقیقی از ماهان برداشته شد که این سبکباری از باب تفضل الهی و غفوری اوست و از طرف دیگر، دوری و غفلت خود را از رحمت و الطاف خداوند، که نتیجه ی معصیت بود به مقتضای رحیمیت خداوند مبدل به نزدیکی احساس کرد.

در دل سوکوار ماهان خورشید حقیقت بر دمید و جانی تازه برایش به ارمغان آورد چون گرمی خورشید تابان در درون آسمان نیلگون. معرفت و نورالهی در دلش پرتو افشان شد و آفتاب عالمتاب، قرص خوانش گردید و عاشق و شیفته چون گل ازرق به نظاره خورشید حق نشست.

رنگ ازرق بر او قرار گرفت      چون فلک رنگ روزگار گرفت

ازرق آنست که آسمان بلند      خوشتر از رنگ او نیافت پرند

هر که هم‌رنگ آسمان گردد      آفتابش به قرص خوان گردد (هفت پیکر، ص: ۱۳۱)

## ◆ نتیجه

- ۱- عوام الناس (ماهان)، هم چون خفاش حقیر، روشنایی گریز و باطل گرا؛ که طبق قانون استدراج به حال خود رها شده‌اند تا در لذات و غفلت فرورند تامدام، غذاهای متنوع نفسانی تناول کنند. به همین دلیل افراد نادان - هم چون «ماهان» که موی در چشم بصرتش روییده - همیشه برای خود مشکل به بار می آورد و درد بر درد می افزاید.
- ۲- داعی خیر و شر در درون انسان وجود دارد. زیرا بد دیدن از بد بودن است و گرفتاریهای ماهان، در هفت پیکر تجسم دوزخ احوال نفس اوست.
- ۳- ترک ملک ظاهر که برخلاف نفس مبتنی است، میوه اش مجاهدت و ریاضت «جهاد اکبر» و چشم بر خود و دنیا بستن است (که ماهان به دستور خضر چشمش را بست).
- ۴- مصروف داشتن قوه ی عاقله و تدبیر در امور دنیایی و حرص و آزمندی در کسب مال و هر چیزی که انسان را از حقیقت و کمال دور دارد و حجابی بین بنده و پروردگار ایجاد کند مورد تأکید شاعر قرار گرفته است.
- ۵- وی تأکید بر مُردن از هواهای نفسانی و ازاله‌ی خودخواهی و زیاده طلبی دارد چون خانه ی وجود آدمی پُر است از نقوش آرزوها و تصاویر خیالات، که حجابی است بر گنج حقایق. باید تن را که چون خشکه گیاهی، اسیر در تند باد غرایز و شهوات است و هر لحظه به سویی می‌کشانند از اسارت و وابستگی رهانید و دست در جبل الله بزند تا پیاله ای از تسنیم در نوشد و با «نهی النفس عن الهوی» (نازعات، آیه ۴۱) با قدم صدق در جنه المأوی وارد شود.
- ۶- فقط گفتن الفاظی از قبیل «لا حول ولا قوه الا بالله و استغفر الله» کفایت نمی کند بلکه زمانی این گفتار مؤثر است که از نیاز قلبی منشعب شود و انسان با شعور باطنی پی به عجز بشری خویش ببرد و صورت قلبی و نفسانی وی شود.
- ۷- تنها خداوند را مقلب القلوب والابصار می داند و بس.
- ۸- در نظر نظامی، جهد بی توفیق جان کندن بود. زیرا کمیت عقل در طی کمال انسانی

لنگ است و رسیدن به مقام عالی کمال، موقوف به جذب‌ی الهی است.

۹- مرد خدا را (که در این داستان خضر نبی است) با مرد هوی (که غولانی مثل هیلا و غیلا و... قیاس نباید کرد. خضر نجات دهنده است و دلیلان هوا و هوس گمراه کننده اند. پس تشابه ظاهر و انسان نمایی نباید ما را فریب دهد و تأکید نظامی بر این است، که مرید، برای وصول سعادت باید از خود سلب ارادت کنند و جذب مراد شود.

۱۳- تأکید بر فوائد عزلت و تنهایی، دوری از نااهلان گزیدن و چون سوگواران جامه نیلگون پوشیدن و ترک تعلقات کردن از پیام‌ها ی داستان گنبد فیروزه ای رنگ است.

۱۴- در بطن هفت پیکر اعتقاد به رهبری و ارشاد و پیر و مرشدی، به صورت یک اصل اجتماعی و اعتقادی به چشم می خورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## .. منابع ..

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- علی بن ابی طالب، نهج البلاغه، ترجمه و حواشی علی نقی فیض الاسلام، چاپ آفتاب، ۱۳۲۶ ش.
- ۳- ابن عربی، تدبیرات الهیة، حسن عاصی، بیروت، ۱۹۹۳.
- ۴- احمد نژاد، کامل، تحلیل آثار نظامی گنجوی، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۵- ثروت، منصور، گنجینه حکمت در آثار، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶- جنابذی، محمد، شرح بر کلمات قصار باباطاهر، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۳۳ ه ق.
- ۷- دیلمی، ارشاد القلوب، منشورات شریف رضی، قم.
- ۸- رازی، نجم الدین، مرصاد العباد من المبدء الی المعاد، انتشارات محمد میرکمالی، تهران ۱۳۳۶.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، پیرگنجه در جستجوی ناکجا آباد، انتشارات، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۰- سبحانی، توفیق، کشف الابیات شمس تبریزی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۱- سعیدی، گل بابا، اصطلاحات عرفانی ابن عربی، انتشارات شفیع، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۲- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن ابن ابی بکر، جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، قاهره... چاپ چهارم.
- ۱۳- شرح تعرف لمذهب التصوف، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، با تعلیقات.... محمد روشن، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۶۶.
- ۱۴- غزالی، ابو حامد محمدبن محمد، احیاء علوم الدین، کوشش خدیو جم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۵- فخررازی، تفسیر فخر رازی، طبع آستانه، ج ۵.



- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش ژول مول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴..
- ۱۷- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، رساله قشیری، مطبعه ی صبیح، چاپ اول، مصر، ۱۳۴۶
- ه ق.
- ۱۸- کاشانی، عزالدین، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، اهتمام همایی، جلال الدین، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۹ - معین، محمد، تحلیل هفت پیکر، نشر معین، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
- ۲۰ - مناوی، عبدالرؤف، کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخالیق، ضمیمه جامع الصغیر.
- ۲۱- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد بن الحسین، مثنوی معنوی، تصحیح رینولدالین نیکلسون، چاپ نهم، تهران، ۱۴۷۶.
- ۲۲- میبیدی، رشدالدین، کشف الاسرار، به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.
- ۲۳ - نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی - علیرضا حیدری، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۴- نظامی گنجه ای، مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، چاپ شرق، چاپ سوم، ۱۳۳۴.
- ۲۵- نظامی گنجوی، هفت پیکری، تصحیح برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۶- نظام الملک طوسی، سیاستنامه، به کوشش دکتر جعفر شعار، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۰.